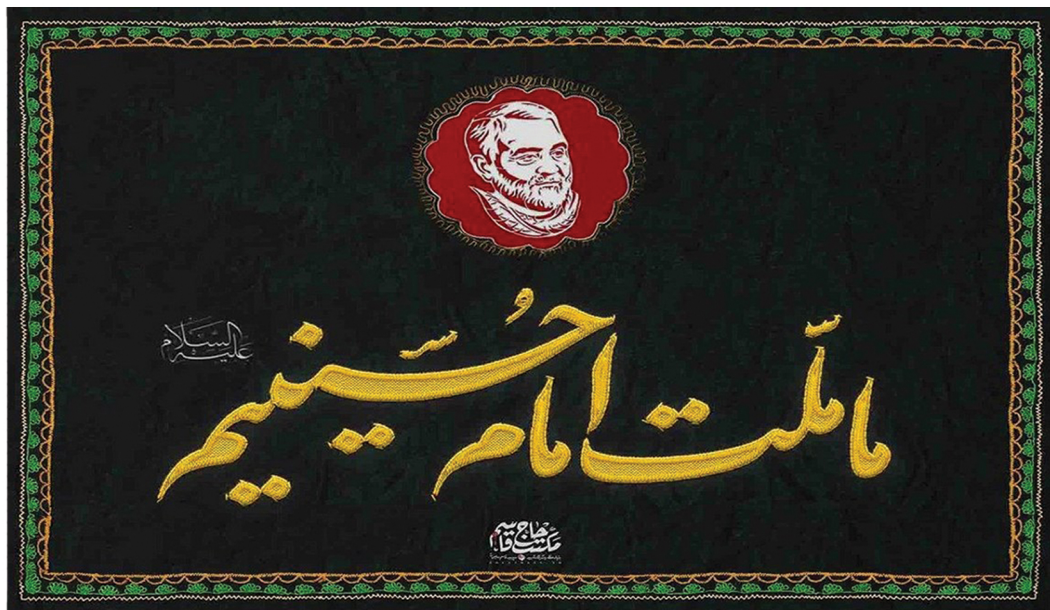




فاصله افتاده است بینشان اما دل‌هایشان بیش از پیش گره خورده بهم و با چاشنی عشق و اخلاص پای کار حسین(ع) ایستاده اند. و حالا ملت امام حسین(ع) بعد از گذشت یک دهه عزاداری برای سید و سالار شهیدان باز هم قلب‌هایشان به تپش افتاده و نگران اربعین اند و کربلا و خاطرات بیابان گردی‌ها و در به دری‌هایشان در مسیر رسیدن به ارباب است که روحشان را آزار می‌دهد... زائران خارجی اربعین، غمتان مباد که اربابان از راه دور هم هوای دلهای عاشقتان را دارد و چشم از هیچ کدامتان بر نخواهد داشت... روز و روزگارتان حسینی باد با نگاه ویژه‌ی ارباب.

والسلام (۱۱ محرم ۱۴۴۲)



خاک‌های نرم کوشک

عشق او به خانم صدیقه طاهره (س) بیش از این حرف‌ها بود که قابل وصف باشد، یکبار بین بچه‌ها گفت: دوست دارم با خون گلوم، اسم مقدس مادرم^۱ رو بنویسم. به هم نگاه کردیم و نگاه بعضی حیرت زده بود، اینکه میخواست با خون گل‌وبیش بنویسد جای سوال داشت. همین را هم ازش پرسیدیم. قیافه‌اش محزون شد. گفت: یک صحنه از روز عاشورا قلب منو آتیش میزنه! با شنیدن اسم عاشورا، حال بچه‌ها از این رو به آن رو شد. خودش هم محزون شد و با صدای لرزان ادامه داد: اون هم وقتی بود که آقا اباعبدالله (ع)، خون حضرت علی اصغر(ع) رو بطرف آسمان پاشیدند و عرض کردند: "خدا یا قبول کن"; من هم دوست دارم با همین خون گلوم، اسم مقدس بی بی رو بنویسم تا ارادتم رو ثابت کنم. توی عملیات والفجر یک باهاش نبودم و شنیدم مجروح شده، بچه‌ها میگفتند تسیر خورده به گلوش ولی الحمدالله زخمش کاری نبوده، یکی از بچه‌ها پی حرف او را گرفت و گفت: بالاخره آرزوی حاجی برآورده شد خودم دیدم رو یک تخته سنگ، با همون خونی که از گلوش می‌اومد، اسم مقدس بی بی رو نوشت.

۱- حضرت زهرا (س)

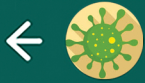
فاضله نوری

می‌دهد که ناگهان در گوشه‌ای از ستاد کرونا و دو روز مانده به آغاز نوکری، بیانیه‌ای متفاوت تر از قبلی صادر می‌شود. عزاداری در فضای بسته ممنوع... برخی از هیئت‌ها تعطیل شد و بعضی نه... بعضی شور حسینی را کنار گذاشتند و شعور را چاره ساز دانستند و بعضی هر دو را در نظر گرفتند... بعضی‌ها هم عشق و اخلاص را در هم تنیدند و آواره‌ی کوچه و خیابان‌ها شدند برای اقامه‌ی عزای سالار شهیدان مشکی پوشان ارباب را در به در کردند... و اما حالا بعد از گذشت یک دهه از ماه محرم سال ۱۴۴۲ هجری قمری و با وجود تمام شرایط سختی که در نظر گرفته شده بود؛ صحنه‌های زیبایی از شور و شعور حسینی هیئتی‌ها چشمهای اشک آلودمان را نوازش می‌دهد... تصاویری که نشان از این دارد که هیئتی‌ها ولایت‌پذیری و بندگی را از علمدار کربلا آموختند و همانگونه که عباس(ع) با وجود مهارتش در جنگاوری گوش به فرمان ولی برای آوردن آب، راهی فرات شد اینان که پای مکتب علمدار قد کشیده اند هم، گوش به فرمان ولی پرچم عزای سیدالشهدا را بر قله‌ی عالم برافراشته نگه داشتند، هر چند متفاوت از هر سال، اما اگر خوب دقت کنی بدون داشتن چشمی مسلح از بصیرت هم میبینی که ظاهرا

حسینیه دل

بسم رب الحسین سلام آقای من! به مددت می‌نویسم و امید دارم به اینکه آنچه خوشایند توست با قلمم بر روی کاغذ ذهن و دل و دفترم بیاید... کرونا... ماه محرم... عزاداری... فاصله‌گذاری اجتماعی... شور حسینی... شعور حسینی... عاشورا... کربلا... اربعین... و در کنار همه‌ی این واژه‌ها، کلید واژه‌ی "نگرانی" است که بر قلب و روح و روان عاشقانت چنگ می‌زند، نه ذهنشان... زمزمه‌ها بالا گرفته، محرم چه می‌شود؟؟ تکلیف آن همه تکیه و عزا و علم و کُتل چه؟! نکند بعد از ایام عزا آمار فوتی‌ها بالا رود.... و...

همه کارشناسان و سعی دارند نظر شخصیشان را به بغل دستی‌هایشان تزریق کنند؛ اما نظر نهایی را ستاد مقابله با کرونا باید بدهد. عده‌ای اما در این میان شور و شعور حسینی را از هم سوا می‌دانند و به گفته‌ی خودشان شعور را جایگزین شور می‌کنند غافل از اینکه از دل این شور هر ساله مان، شعور حسینی فوران می‌کند و جریان ساز می‌شود در عالم... حرف‌ها و نظرات بالا گرفته و بیش از پیش روح و روان زخم خورده مان را آزار



Online

وانفاسی کرونا و آم...



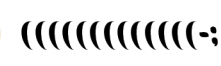
چه برایمان آورده ای کرونا ؟



محصولی شگرف از ناکجا آباد به نام آم

همون آموزش مجازی خودمون

(-:)))))))))))))



نبود ... و نماینده ای که در این بین هراسان بود؛ از گروه کلاسی به پی وی استاد و بالعکس.... و من الله توفیق... شگفتانه هایی خلق کردیم که در عالم لنگه نداشتند؛ از تمام شدن نت های بی ربانی که حالا خوب بهانه ای شده بودند برای پیچاندن کلاس و رصد کردن تمام و کمال شبکه های مجازی و قیمة و قورمه هایی که سر کلاس خوردیم و خدا میداند که چقدر مزه داد....

نگویم از امتحانات پربار و بودجه بندی هایی که حتی زنده ترین برنامه ریزان درسی هم تا به حال ندیده بودند و چک کردن گروه کلاسی و برگه امتحان و در این بین فقط یک پیام اشتباه بود که سرنوشت تو را رقم میزد....

و تو چه میدانی آم چیست؟!!!
و حالا گلستانی که باید در مقابل Lms لنگ بیاندازد و نمراتی که پرونده شان بسته شدنی نبووووود...

در این بین اما کالینان !!!

یعنی آه چه کسی دامن دمپایی ابری های سلف را گرفت که کالینان این طور به گل نشست؟!!!

البته تمام این ماجراها و صحبت هایی که اسمش را آموزش مجازی گذاشتیم در واقع تکلیف مجازی ای بیش نبود که به نفع برخی از اساتید تمام و نقش نیمه استادی ما را قوی تر از گذشته کرد، در این بین اما حساب اساتیدی که درس زندگی را هم لا به لای برنامه آموزشی ما گنجانند پررنگ تر از گذشته در یاد ها می ماند...

واژه ای غریب در فرهنگ اصطلاحات ذهنی تک تکمان که با آمدنش اندکی که نه! خیلی بیشتر از اندکی جا خوردیم!!! یکشنبه ای مانند تمام یکشنبه های دیگر ولی با خبرهای متفاوتی در خوابگاه: هلهله و پایکوبی در ساختمان و صدای مهبی که شروع تعطیلات کرونایی را نوید میداد... سیل عظیم دانشجویان روانه به سمت در ورودی و مستر بلیطی که برای ساعاتی هنگ کرد.... و تلویزیونی که خبر تعطیلی ها را پیاپی اعلام میکرد و ما مات و مبهوت زل زده به شیشه تلویزیون منتظر برای اعلام خبر رهایی... از تمام کلاس های مجازی که بگذریم درس فناوری بخش جداست؛ با آن زیر ساخت های بسی مناسب که البته تکالیف نصفه و نیمه و نمره چرب و نرمی را برایمان در برداشت (استغفرالله زباتان را گاز بگیرید!! نمراتمان که تمامشان حلال و طیب و طاهر بودند...)

از سایت ها و سامانه های پر سرعت همین بس که برایتان بگویم بعد از شروع چند ثانیه ای از کلاس چه (بله) هایی که بین اساتید و دانشجویان رد و بدل نشد.... تاریخ هیچ گاه این حجم از (بله) گفتن را به خود ندیده است.

تو چه کردی با ما کرونا !!!

چه اساتیدی که خروار خروار پیام های ما را سین کردند و جواب ندادند، چه روزهایی که ما بودیم و استاد

اتفاقا اون روز دیدمش، نیمه بیهوش بود ولی اثر خون روی انگشت سبابه اش را خیلی واضح دیدم.

بعد از بیمارستان به منطقه آمد و با خوشحالی گفت: خدا لطف کرد دعای من مستجاب شد، دیگر غیر از شهادت هیچ آرزویی ندارم. این تنها گوشه ای از وقایع اعجاز آور زندگی شهید "عبدالحسین برونسی" در این کتاب است که به معنای واقعی یک استثنا در تاریخ چاپ و نشر ایران و بدون هیچگونه حمایت رسانه ای و توسط یک ناشر واقعا خصوصی است، در ظاهر او کارگری بنا است که در دوران قبل از انقلاب، رنج و شکنجه بسیاری را در راه اسلام تحمل میکند، و در دوران بعد از انقلاب چنان لیاقتی از خود نشان میدهد که زبازند همگان میگردد، اما در باطن امر، موردی قابل تأمل است و می توان بعنوان رمز موفقیت، و در واقع رمز رستگاری او نام برد. این کتاب به قلم "سعید عاکف" در چندین بخش، که شامل روایات و داستان های به وقوع پیوسته در زندگی ایشان از زبان خانواده و دوستان شهید است، مجموعه تلاشی است برای نشان دادن گوشه ای از زندگی سراسر شگفتی و حماسه سردار رشید اسلام برای ابراز این موضوع که، تا پیروان حقیقی ولایت اهل بیت (ع) در اقصی نقاط گیتی باشند، که هستند، فکر نابود نمودن دین و معنویت، فکری است منحط و مردود، فکری است محکوم به شکست و زوال.

فاطمه حاج حسنی

پر تیراژ ترین کتاب دفاع مقدس

دفاع مقدس
بهترین کتاب
برای جوانان
پیرامونچاپ دویست و نوزدهم
شمارگان نکتون ۶۸۶۰۰۰ نسخهخاک، نم نم کوشک
سعید عاکف

Type a message

مهرانه دارابی



معرفی دانشگاه فرهنگیان

از زبان دانشجویان

دری جدید به سوی تربیت و تعلیم که در بدو ورود شاید چیز جذابی نبینیم ولی درون آن درختانی سرسبز علم روییده که هرکدام از آن درس هایی به ما می دهند یکی درس صبر در تعلیم و دیگری درس مهربانی در تربیت... هرکدام از آنها ما را معلمی موفق و عاشق خواهند کرد اگر خوب به صدای برگ هایشان گوش کنیم.

عارفه زارع زاده

نیم لیوانی وجود مشکلات و اندکی کسورات بی جواب، اما حال اهالی اش درکنار یکدیگر به شدت خوش همگان در ابتدای مسیری شگرف به روشنی آینده قرار دارند.

فاطمه حاج حسنی

دانشگاهی دغدغه مند برای پرورش هرچه بهتر معلمان آینده و درسطوح بالاتر دانش آموزان فرهیخته و کوشا که با وجود محدودیتهای فراوان و معضلاتی که پیش رو دارد همچنان رو به جلو در حرکت است...

الهه ایزدی

پل لغزانی که پایه هاش در حال ترمیمه...

ترمه



اندکی تدریس اساتید و تا دلتون بخواد تدریس دانشجو. سرسوزنی آموزش مفید و خروارها خروار تلفات وقت. نصف لیوان انگیزه و به میزان لازم حسرت کلاسهای مختلف دانشجو. یک پیمانانه دانشگاه ۲۰۰ پیمانانه دبستان و ۱۵۰ پیمانانه راهنمایی و دبیرستان.

فرزانه پوررشیدی

تلاشی بس شورانگیز و وصف ناپذیر برای رسیدن به شیرین ترین تجربه ها ؛ تجربه ای بسیار ارزنده و انرژی بخش... تجربه معلمی!

تجربه ای که کودکی و مدرسه ات را برایت مرور می کند و به تو زبان کودکانه می آموزد...

مهديه پورطالقانی

خدمت سربازی منتهی با دوسال اضافه خدمت

دانشگاهی نیازمند به تلاش جهادی و همه جانبه..

انسان و استعداد سوز

به امید روزهای زیبا تر دانشگاهمون...

مناسب نیستند برای آموزش و نتیجه ی سیاست های سیاهی که پشت کنکوره، همکاری و اتحاد و ارزش علم در معنای واقعی اش، کمرنگ و حتی بی رنگ شده و بچه ها به جای اینکه به هم دیگه به عنوان انسان و دوست نگاه کنن، به عنوان رقیبی نگاه میکنند که باید شاخشو بشکونن.

این غول بی شاخ و دم کنکور گاهی از بچگی روی سر بچه هامون سایه می اندازد و نمیداره نور آفتاب حقیقت، انسانیت، رفاقت، اتحاد و همدلی بهشون بتابه. دونستن چیزایی که گفتم کافی نیست. باید "یا علی" بگیریم که خواهران و برادران و بچه هامون در خطرنا! یه یاعلی برای تغییر تفکراتمون، برای اصلاح آموزشمون، برای اینکه تربیت کنیم و مربی باشیم و از خدا مربی بودن رو یاد بگیریم که رَبِّ همه ی عالمه، نه از آدمهایی که رشته ی تفکراتشون از زمین و مادیاتش کنده نمیشه و اصلاً انگار ذهنشون آسمون آبی نداره... یاعلی (ع).

مگه اسم این نهاد مهم که مدارس رو شامل میشه، آموزش و پرورش نیست؟ پس تربیت هم جزء ارکان مهم و حیاتیه این نهاده، مگه نه؟! حالا که جواب همه ی این "مگه نه؟!" ها مثبتیه و حالا که خروجی ما از مدارس توی کشور اسلامیمون، باید انسان مومنِ عاقلِ ماهر باشه، چرا روز به روز داریم از این خروجی مطلوب دور و دور تر میشیم؟! چرا به جای اینکه به بچه هامون یاد بدیم توی هر شغل و حرفه ای حواست به خدای بالای سرت باشه، جنگ روانی راه میندازیم که اگه به فلان شغل ها رسیدی که بعدش بهشته برات، اگر نرسیدی هم که... چرا وقتی معلمی کمر همت می بنده که پرورش بده و تربیت کنه، صف مادر های پشت درِ دفتر، قدمها تو برای ادامه ی راه سست می کنه؟ بیاید باور کنیم توی این روشی که برای تربیت بچه هامون پیش گرفتیم، در بین محتواهای گاهاً اشتباه و بعضاً بی فایده، در بطن روش هایی که

همه ما در یک برهه ای از زمان، این جریان به ظاهر آموزشی رو، پلی میدیدیم که ما رو به سرزمین آرزو هامون می رسوند ولی کمی که گذشت، اون رو سدی دیدیم که پیش رو مونه و مانع ما برای رسیدن به آرزو هامونه...

اصلاً بیاید ببینیم کجای این همه تبلیغ و مانور دادن روی کنکور و بعضی رشته ها، با هدف و انتظاری که از نظام آموزشیمون میره هم سو هست!!! مگه وقتی کسی یه کاری میکنه که از نظر اخلاقی و حرفه ای دور از انتظاره، این جمله دهن به دهن نمیچرخه که، "پس تو مدرسه چی بهتون یاد میدن؟!!" پس انتظار میره که رسم درست زندگی رو توی مدرسه آموزش ببینیم، مگه نه؟!

مگه توی همین کتابای دبستان، نمیگن جامعه به همه شغلی نیاز داره و انسان ها با مهارت های مختلفشون، نیاز های جامعه رو برطرف میکنن؟ پس شغل هایی یه جز پزشکی، مهندسی و وکالت هم مفید و لازمن، مگه نه؟!



نویسندگان :

مهرانه دارابی ، فاطمه حاج حسنی ، فاضله نوری ، مریم السادات پورمسجدی

همراهان این شماره از نشریه:

الهه ایزدی ، مهدیه پور طالقانی ، فرزانه پوررشیدی ، عارفه زارع زاده

و جمعی از دانشجویان پردیس فاطمه الزهرا (س) یزد

